

## در توضیح مقاله استاد فکری

استاد محترم فکری سلجوقی در ضمن مقاله نغزی که با تمکای حافظه سرشار و حدس صائب مخصوص خویش راجع به مزار جابر انصار نوشته اند و در همین شماره از نظر خوانندگان ارجمند گذشت نکته‌ی چند بر نبشته ارادتمند که در مجله ژوندون چاپ شده بود، گرفته اند. بابک جهان امتنان از حسن نظری که ابراز داشته‌اند پیش از آنکه با اجازه ایشان توضیحاتی در اصل موضوع بعرض رسانم دو نکته را یاد آور می‌شوم: نخست آنکه بنده مأخذ مورد استفاده امرا، در گفتار گذشته، از آن جهت به تفصیل نیاوردم که مقالات ژوندون مانند اغلب نامه‌های ذوقی و هفتگی دیگر پیش از آنکه تحقیقی باشند «معلوماتی» اند، دوم آنکه ارادتمند نسبت بدانچه استاد درباره ابوالمکارم و خلاصه‌اش فرموده اند بی نظرم و تصدیق یا عدم تصدیق آفرابه خود مربوط نمیدانم و اینک می‌پردازم به اصل مطلب:

(۱) متن عبارت اسفزاری برای تکمیل افادات استناد از صفحه ۴۵ جلد

دوم روایات الجنات عیناً نقل می‌شود: *رسال جامع علوم انسانی*  
 «دیگر از حوادث بزرگ: استیلای باطنیان بود. خذلهم الله - بهرات. و سبب آن بود که سلطان پرکیارق بن ملک‌شاه در سنه احدی و تسعین و اربعین بهرات آمد و اختیار ملک او بدست مجدد الملک قمی بود و او ولایت هرات بامیر حبشی التوتیاق داد و عمل ولایت بعلاء الدوله منصور جربا ذقانی و کوتوالی قلعه شمیران بعبد ابن احمد کوتوال تفویض نمود و این جمله باطنی مذهب و بداعتقاد بودند. چون سلطان کوچ کرد و کار شهر بدین عامل و کوتوال بدین تفویض شد و حبشی برادر خود را بنیابت بگذاشت بایکدیگر اتفاق کردند، که اهل هرات را از برداشتن

غلام منع کنند و تاخراج و متوجهاست دستوری ندهند نگذارند که غلها بخانه براند و بدین بهانه غلهای ایشان از خیره قلعه کنند، و درین فرصت شیخ الاسلام خواجه عبدالهادی ابن شیخ الاسلام خواجه عبدالله انصاری قدس سرهما مهتر هر ات شد و او مقبول و معتقد خلاق بود. چون اندیشه آن طایفه شیخ را معلوم شد با ایشان خلاف کرد و اهل شهر قصد عامل کردند و او را از کوشک فیروزی - که وطن داشت - بیرون کردند و او پناه بشمیران برد و روز دیگر صباح جمعه مریم بقیه نذر آمده قصد قلعه کردند، مشایخ شهر از شیخ عبدالهادی درخواست کردند تا کس فرستاده مردم را بازگرداند، او کس فرستاد تا مردم شهر باز گشتند، مردم تفرج گر بسیار بدر قهندز بیرون رفته بودند، از حجام عظیم شد و خلاق بر هم افتادند و زیاده از صد مسلمان در زیر پاهلاک گشتند، و در شهر مصیبتی افتاد که کس مثل آن یاد نداشت و مخالفت و عصیبت میان هر دو قوم پدید آمد (و در برداشت و گرانفروشی نمود، تا وقتی که امیر حبشی بهرات آمد) در ذی قعدة سنه اثنی و تسعین و اربعمائه و شیخ عبدالهادی و اصحاب او متواری شدند، دروازه‌ها بسته تجسس نمودند تا ایشان را باز یافتند، و اکثر شهر را غارت کردند و زیاده از صدتن از جوانان دلاور بر دار کردند (و ای آنچه در قلعه و حوالی آن و در محبس پاهلاک شدند) و شیخ عبدالهادی و اصحاب او را در قلعه حبس کردند و اموال و املاک او و اقرباء و متعلقان او را در تصرف آوردند و خمس از آن جدا کرده بقلعه «دره» قهستان، که خزانه ملحدان بود فرستادند، و باشیخ مدارا می کردند و او را بوعده های نیک مستظهر میگردانیدند، که عقیده ناپاک ایشان قبول کند، البته سخن ایشان جای گیر نیامد، چون از وی نو مید گشتند، زه کمان در گردن او کردند و او را شهید ساختند در شب یکشنبه چهارم محرم سنه ثلث و تسعین و اربعمائه، و او را در قهندز دفن کردند و بعد از آن بگازر گاه نقل کردند و اولاد و اقربای شیخ در شمیران محبوس بودند تا ابو الحارث سلطان سنجر رحمه الله در رجب سنه ثلث و تسعین و اربعمائه از جانب بلخ بیامد و در ساعتی که رسید بر شهر مسئولی گشت و محبوسان را از قلعه خلاص داد و در باره ایشان انعامها فرمود،

بعد از آن روی بحبشی نهاد، و در صحرای «بوژگانان» بهم رسیدند، دشمنان بسیار بودند، اما حق تعالی حزب خود را قوت و نصرت داد و سلطان سنجر غالب شد، و تمامی آن ملاعبن کشته و خسته و جسته از هم فروریختند و روی زمین از نجاست وجود و خباثت نفس آن ملاعبن پاک شد.

محمد زمچی درباره مزار جابر چنین گوید: «... بزرگان بسیار چون شیخ الاسلام عبد الله انصاری و پسرش شیخ عبد الهادی... و شیخ ابو عطیه جابر انصاری قدس الله اسرارهم... آنجا آسوده اند» (روضات ۵۰/۲)

(۲) نام کتاب مورد سؤال (ذم علم الکلام و اهلها) است که نسختی از آن در جزء مخطوطات عربی موزه بریتانیا نگهداری می شود. چنانکه از نام کتاب معلوم است و آنسانکه درباره اش گفته اند گویا خواه در آن آراء و عقائد متکلمان را به شدت مورد نکوهش قرار داده است.

(۳) هر چند تاریخ «بت گذاری» در نوشته ارادتمند تصریح نشده زیرا بنای مقالت وی بر اینجاست بوده است و اشارت به ستمهایی که بر خواجه روادا شدند؛ ولی باز هم اگر چنانچه خامه ناتوان بسان اندیشه قاصر نگارنده از بیان مقصود کوتاه آمده باشد عذر تقصیر است و من کما علموا انسانی و مطالبات فریبگی و...

(۴) داستان تبعید پیر انصار را ارادتمند از کتاب نفیس «التصوف المقارن» تألیف دکتر کنور محمد غلاب فارغ التحصیل پوهنتون لیون و استاد فلسفه در دانشگاه ازهر نقل کرده بودم.

مؤلف در صفحه ۶۶ آن کتاب، بدون ذکر مأخذ، گوید که شکایت دشمنان خواجه کارگر افتاد و سلطان مسعود در سال ۴۳۰ هـ ۱۰۳۹ م او را بخواست تا آنچه به وی نسبت داده شده بود مورد تحقیق قرار گیرد، بدان اثر خواجه بارها از حیره (کذا!) به نفی بلد محکوم شد.

راست است که ابوالفضل بیهقی در تاریخ مسعودی یعنی کتابی که مشتمل بر گزارش زندگی و سلطنت مسعود است ابدأ از رابطه پیرهرات با سلطان غزنه

یادی نمیکند ولی متأسفانه داوودی در راجه‌الصدر که تاریخ سلجوقیان است هم از ارتباط الب ارسلان با خواجه ذکری ندارد. مع ذلك اگر تاریخ وقوع این ماجرا در سالهای اخیر سلطنت مسعودی و از سالگی خواجه و تبعیدهای دیگر در عهد پادشاهی الب ارسلان (۴۵۵ - ۴۶۵) دانسته شود بنظر ارادتمند محال نمی‌نماید.

(۵) این داستان در صفحه ۴۵۶ حواشی چهارم مقاله بهو الہ مخطوط

دول الاسلام ذهبی نقل شده. برای مزید فائده عین آنرا در اینجا چاپ میکنیم:

«در یکی از سفرها سلطان الب ارسلان بهرات ورود نمود، مشایخ و روسای بلد تدبیری اندیشیدند که شیخ را در نظر سلطان مغضوب سازند، پس بتی کوچک از مس ساخته آنرا در محراب شیخ پنهان کردند و چون بحضور سلطان رفتند از شیخ الاسلام شکایتها کردند از جمله گفتند که اوقائل بتجسیم است و در محراب خود بتی نهاد و گوید خداوند بر صورت او ست و اگر سلطان هم اکنون فرستد بت را در قبله مسجد او خواهد یافت. این امر بر سلطان سخت گران آمد، فی الحال جماعتی از غلامان بفرستاد ثابت را از زیر سجاده شیخ بیاوردند پس شیخ الاسلام را احضار فرمود، چون شیخ داخل شد مشایخ بلد را دید همه نشسته و بتی در پیش روی سلطان افکنده و سلطان در غایت خشم و غضب است. سلطان پرسید: این چیست؟ شیخ گفت: این بتی است که از روی سازند، باز بچه کودکان را. گفت: از این نمی‌پرسم. شیخ گفت: پس سلطان از چه می‌پرسد؟ گفت: این جماعت گویند که تو این بت را می‌پرستی و گوئی که خداوند بر صورت او ست. شیخ گفت سبحانک هذا بهتان عظیم! و چنان بامهابت و صوت بلند این کلام را ادا کرد که سلطان را در دل افتاد که آن جماعت بر او افترا زده اند، پس از شیخ عذر خواهی نموده او را مکرماً و محترماً بمنزل خود باز گردانید و مشایخ بلد را تهدید نمود. ایشان گفتند: راستی آنست که ما از دست تعصب و خشونت این مرد واستیلائی او بر ما به سبب عوام در بلائیم خواستیم تا بدین وسیله شرا و رازسرا خود کوتاه کنیم. سلطان جمعی را برایشان موکل کرد تا هم در آن مجلس مبلغی عظیم از ایشان برسم خزانة بستند و جان ایشان را بخشید. انتهى.

(۶) در حواشی چار مقاله چنین حکایتی بنظر فرسید ولی داستان دیگری بحواله ذهبی در آنجا نقل شده که نشان میدهد عالمان هری از تصلب «پیر» در عذاب بوده اند. خلاصه داستان ازینقرار است که وقتی البارسلان بانظام الملك وزیر وارد هرات شدند علمای بلد از سوءعامله و تعصب شیخ الاسلام شکایت کردند و برای آنکه او را از چشم وزیر بیندازند دره حضر عام پرسیدند: چرا ابوالحسن اشعری را لعنت میکنی؟ شیخ فرمود: من اشعری را نمیشناسم و همانا لعن میکنم کسی را که معتقد نباشد که خداوند در آسمان است.

(۷) کاتب چلبی ضمن معرفی کتاب «طبقات الحنبلیه» گوید که ابن یعلی حنفی فر ۱۱۰۰ هجری (۵۲۶م) صاحب «المجرد در مناقب امام احمد» طبقات خویش را به ترتیب حروف ابجدی و رعایت تاریخ وفات رجال تا سال ۵۱۲ تالیف کرد و شیخ زین الدین عبدالرحمن بن احمد معروف به ابن رجب حنبلی (۷۹۵م) تراجم مردان دیگر را تا سال ۷۵۰ بر آن افزود و یوسف بن حسن بن احمد حنبلی مقدسی دنباله این گزارشها را تا ۸۷۱ رسانید.

چون بد بختانه هیچیک ازین کتابها در دسترس نیست بنا برین نتوانستم به بیان اشارت استاد درین قسمت پیر دازم.

(۸) ارادتمند برانست که اگر یکجا جوان خون گرم منعصب سختگیر در هنگام مبارزات مذهبی و عقیدنی اش آنجا که راه و روش مخالفان خویش را چندان به شدت مورد حمله قرار میدهد تا از او به سلطان شکایت برند و موجب اذیت و آزارش را فراهم کنند از چنین کسی غیر ممکن نخواهد بود. که در چنین حالات فحشی بر زبان راند. هر چند دیر باوری عالمانه استاد که از صاحب اسرار التوحید سند و ماخذ میخواستند، برای شاگردانی چون ارادتمند. درس کنجکاوی میدهد ولی برآستی اگر ما آن کتاب نفیس را بدین معیار بسنجیم آیا اغلب مطالب اسرار التوحید در معرض چنین شك و اشکال واقع نخواهد شد؟

باری چنانکه استاد می فرماید واقعا فهمیدن مناسبات خواجه هری و پیر مهنه مسئلزم تحقیق و تجسس طولانی است تا که با چنین توفیقی دست دهد.